

هم دارند و هر جا ببینند نظام زندگی شان با آرمان های اولیه نمی خواند، سریع شروع می کنند به انتقاد کردن و تذکر دادن. مثلاً صنعت فرهنگ را مطرح کرده اند که باعث می شود اندیشه انتقادی به عنوان آرمان روشنگری، به حاشیه برود. سؤال این است که چرا ما در این وضعیت هستیم و چه کورسوهایی امیدی هست که بتوانیم از این وضعیت خارج شویم و این خلأ پر شود؟

چرای این مساله، چند دلیل فلسفی دارد و چند دلیل روان شناختی. یک دلیل مهم روان شناختی آن، حالت «خودکم بینی» و حالت تحقیری است که ادوارد سعید در بحث استعمار نو از آن بحث کرده است. خیلی از کسانی که تا دیروز آرزوی استقلال داشتند و امروز به این استقلال رسیدند، هنوز مقبولیت و مشروعیت خود را در چهره ها و آئینه هایی می جویند که تا دیروز عامل ظلم بودند. یک دلیل همین عدم باور و «عدم اعتماد به نفس» است که البته باید درست تحلیل شود. چون اگر اشتباه تحلیل شود، منجر به تورم خود و حق بازی ها و دروغ پردازی ها و مبالغه هایی می شود که به اسم اعتماد به نفس و باور خود مطرح می شود، ولی خروجی آن یک سری چیزهای دیگر می شود. اگر به فرهنگ دینی نگاه کنید، پیامبر اکرم (ص) بالاترین زمینه های توانمندی خود را برای مسلمانان احیا کردند و مسلمان ها در قرن اول و دوم توانستند آن زیبایی ها را ایجاد کنند. کتابی هست به نام «علم در اسلام» از مرحوم علامه جعفری که به طور مستند ثابت می کند در بحث های فیزیک، شیمی، هندسه و... مسلمان ها پیش از زمانه خود بودند. زمانی که در حوزه های روان پزشکی خیلی از بیماران روانی در سیرک ها مورد مسخره قرار می گرفتند، اولین آسایشگاه های روان شناسی در مصر زده می شود. اما چه اتفاقی افتاد که باعث شد آدم هایی که تا دیروز در بدترین شرایط زندگی می کردند، به یکباره به این درجه از اعتلاء برسند؟ در پروژه پیامبر اکرم (ص) روی موهبت توانمندی خود و احیای این توانمندی تأکید می شد. انسانی که از آن توانمندی برخوردار نباشد، ممکن است ادای این را در بیاورد که می خواهد مسئله ای را حل بکند و حتی تظاهر کند که خیلی از چیزها را خودمان داریم ولی چون در عالم درون، روایت خودش منطبق بر آن توانمندی نیست، نمی تواند کاری بکند. درست مثل کسی که مهارتی را به او یاد می دهی که بتواند ارائه سخنرانی خوب داشته باشد؛ اما روایت درونی او همچنان مبتنی بر عدم اعتماد به نفس است. در میدان عمل نشان می دهد که اعتماد به نفس وجود ندارد و این صرفاً جنبه صوری دارد. این یکی از مهم ترین دلایل است. دومین مسئله برمی گردد به این که در حوزه عملی و کاربردی به هر میزان که دغدغه های افراد از لحاظ تجربه زیستی با آن بسترها هماهنگ نباشد و این دغدغه ها شناخته شده نباشد، نمی تواند آن طور که باید و شاید وارد جریان حل مسئله شوند. اگر بخوایم از مفاهیم روان تحلیلی و روان کاوی استفاده کنیم، مثل کسی که ممکن است چیزی را بخواهد اما نداند که قبل از اینکه به آن برسد، چیز دیگری را نیاز دارد. در واقع آنچه می خواهیم ممکن است همان چیزی نباشد که واقعاً به آن نیاز داریم.

مسئله سوم «فقدان ارتباط بین مؤلفه های شناختی و عاطفی» است که می تواند قضیه را در حوزه علم دچار چالش بکند. بین مفاهیم «آموخته» فرد و مفاهیم «زیسته» او، گاهی تعارض و تضاد است. بنابراین ممکن است نماز هم بخواند، ولی تجربه زیستی او تجربه دینی نباشد و در میدان عمل با خیلی از زمینه ها ارتباط برقرار نکند؛ ما این همه در مورد فرهنگ حضرت امیر (ع) و حضرت زهرا (س) توضیح می دهیم و مراسم می گیریم و به زیارت ایشان می روییم؛

اما وقتی نگاهی می کنیم به مراسم ازدواج و خواستگاری در ایران، در میدان عمل یک دفعه تمام مسائل فضای دیگری پیدا می کنند. اینجا شما باید حتماً خانه داشته باشید، چند تا ماشین و... تا به شما افتخار این را بدهند که وارد عمل شوید و خواستگاری کنید. پس ممکن است فرد در آن فضا روضه هم بگیرد اما در میدان عمل و تجربه زیستی، خواستگاری رفتن او به سبک امیرالمومنین (ع) نیست و یا کاملاً با آن فضا متفاوت است.

نمونه دیگر آن، امام رضا (ع) است که می فرماید: وقتی مستقیم نصیحت کنید، فایده و اثری نخواهد گذاشت و بلکه تلخی دارد. آیا در برنامه های تبلیغاتی و برنامه های دیگر چنین جمله ای که پر است از مفاهیم عمیق روان شناختی در حوزه نگرش، مطرح می شود و کار برده شده است؟ خیر، در عمل فقط به صورت پوستر استفاده می شود. متأسفانه گاهی این فاصله آن قدر بزرگ و زیاد هست که حتی خود فرد هم متوجه نمی شود که از یک طرف این حرف را می زند اما در عمل خلاف آن را انجام می دهد. در حالی که در روان شناسی نگرش، این جمله حضرت رضا (ع) بسیار گران بها، عمیق و کاربردی است که اگر روی آن کار شده بود، خیلی از نابسامانی های اجتماعی جامعه، برطرف می شد.

مسئله دیگر این است که چون ما از جنبه قواعد فهم رفتار نمی کنیم و گفت و گو هایی که بین افراد در حوزه های مختلف فردی و اجتماعی هست از منظر عاطفی صورت نمی گیرد و بعضی وقت ها مکتوم نگاه داشته می شود، رد و بدل پیام ها فقط در سطح شناختی و اطلاع رسانی است؛ درست مثل کسی که در ارتباط با دیگران بحث اتحاد عاقل و معقول را مطرح می کند اما در کنار آن نمی گوید که مثلاً من دوست داشتم امروز یک چایی هم با هم می خوردیم یا بنده سرما خورده ام، آیا شما داروخانه ای سراغ دارید؟ در روایات و احادیث داریم که «الزم نفسك بالتودد» تودد معنای بسیار گرانی دارد که غیر از معنای «دوست داشتن دیگران» است. اینجا بحث وادار کردن خود به گرگشایی از کار دیگران است.

آن کسانی که می خواهند مدل را برای ما تعریف کنند، ساختار شخصیت و ذهنشان چه ویژگی هایی باید داشته باشد؟

چند ویژگی را باید به صورت کلی مطرح کنیم: اول، کسانی که می خواهند در این حوزه گام بردارند، باید «اشراف جامع به منظرهای دوگانه» و دوجانبه داشته باشند. یعنی اشراف خوبی به مفاهیم دینی و اسلامی در حوزه شیعی و به خصوص مفاهیم کاربردی آن داشته باشند و از طرف دیگر با مفاهیم و دستگاه های روش شناختی و کاربردی غربی هم به خوبی آشنا باشند، نه اینکه صرفاً در حد ترجمه عمل کرده باشند. ممکن است فردی به ظاهر غرب هم رفته باشند، ولی فقط از یک هتل به هتل دیگر رفته باشد! کسانی که بتوانند قواعد فهم را در این دو منظر درک کنند، آن هم نه فقط در سطح کلان، بلکه حتی در سطح خرد هم چنین توانی داشته باشند. مثل کسی که هم با اشارات و تنبیهات و اصول کافی آشنا باشد و هم بداند در بالاخیابان مشهد مردم چگونه رفتار می کنند. پس کسانی در این راه موفق هستند که با مؤلفه های بومی تجربه زیستی هم آشنا باشند، نه اینکه صرفاً در دنیای انتزاعی و تجریدی خودشان مستغرق باشند. باید در میدان عمل ارتباط دوجانبه و عمیق با گروه های مختلف داشته باشند و بتوانند رابطه بین روایت های کلان را با میدان عمل تشخیص بدهند.

دوم، کسانی باشند که «صرفاً از بعد منطقی به قضایا نیاندیشند»؛ چون منطق نهایتاً شما را تا اثبات جلو می برد اما خلاقیت نخواهد داد. کسانی که بتوانند در کنار چهره های

بین مفاهیم «آموخته» فرد و مفاهیم «زیسته» او، گاهی تعارض و تضاد است. بنابراین ممکن است نماز هم بخواند، ولی تجربه زیستی او تجربه دینی نباشد و در میدان عمل با خیلی از زمینه ها ارتباط برقرار نکند.